**نقد و تحلیل رویکردهای نظری به هویت تاریخی و تمدنی ایرانیان**

**حلیمه جعفرپور نصیرمحله**

دانش آموخته دکتری تاریخ و تمدن ملل اسلامی- دانشگاه تهران

[Jafarpoor.h@gmail.com](mailto:Jafarpoor.h@gmail.com)

**چکیده:**

بـحث هویت از مـهم‌ترین مـسائل مـطرح در گرایشهای سـیاسی اجتماعی ایران معاصر بوده که در چند دوره متمایز تاریخی مانند دوران پیش از اسلام، سده‌های میانه‌ی اسلامی تا عصر صفویه، و سده های نوزدهم و بیستم میلادی قابل بررسی است. تصویر هویت ایرانی بـه عنوان جامعه­ای دارای سرزمین، تاریخ، فرهنگ و میراث سیاسی خاص در بسیاری از متون دوره اسلامی، اعم از آثار نـویسندگان عـرب و ایـرانی بازتاب یافته و در سنت‌ها، باورها، هنر و ادبیات ایرانیان نمود پیدا کرده است. در این میان، مسأله هویت تاریخی ایرانیان از دیدگاه محققان پست مدرن رد شده است. مقاله حاضر کوشیده است رویکردهای ایران شناسان معاصر را درباره هویت تاریخی و تمدنی ایرانیان تحلیل و بررسی نماید و جایگاه تاریخی هویت ملی ایرانی و مولفه‌های هویتی را در این رویکردها مشخص کند. نتایج پژوهش نشان می­دهد که رویکردهای نژادی، یک جانبه­گرایانه، انحطاط، پیوستگی و تداوم، و نیز پراکندگی و گسست در بین محققین تاریخ ایران وجود دارد که با اتکا بر عناصری چون نژاد، زبان، حکومت، تجربه مشترک تاریخی و... تبیین شده است.

**واژه‌های کلیدی:** هویت ایرانی، رویکرد، تاریخ ایران، فرهنگ و تمدن ایران، پست مدرنیسم

1. **مقدمه**

هویت ایرانی را می‌توان احساس جمعی تمامی ایرانیان متعلق به سرزمین‌های تاریخی ایران دانست که از یک تجربه تاریخی مشترک، زبان، دین و سنت­های فرهنگی مشترک برخوردار اند. ریشه های این هویت را باید در اسطوره‌هایی جستجو کرد که نیاکان ما از هزاران سال پیش خلق کردند و داستان‌های حماسی درباره شاهان و پهلوانان را به عنوان یک پشتوانه فکری و معنوی نیرومند جهت تقویت همبستگی ملی به کار گرفتند. پس از فتح ایران به دست اعرابِ مسلمان، نظام سیاسی ایران از هم فرو پاشید. اما اندیشه یکپارچگی ایران با ترجمه خدای‌نامه به زبان عربی و فارسی دَری باقی ماند و در قرن چهارم هجری با سروده شدن شاهنامه شکل نهایی یافت. پس از فردوسی، هویّت ایرانی نه در بستر حکومتی یکپارچه به‌لحاظ سیاسی و دینی بلکه در بستری فرهنگی، ادبی و هنری استمرار یافت.

هویت ایرانی از زمانی به یک مسئله برای محققان تاریخ ایران بدل شد که آنان در برخورد با غرب با مفهوم «تجدد»روبه رو شدند و پیرامون این مسئله، انواع گفتمان‌ها را مطرح کردند که هریک در مقطع زمانی خاصی پدید آمد. تـوجه به این موضوع در جـهان‌ کنونی‌ به‌ویژه‌ برای کشورهایی که هنوز به سطح قابل ملاحظه‌ای از توسعه اقتصادی و سیاسی‌ نرسیده‌اند‌ از‌ اهمیت بسیار برخوردار است. چرا که در فرایند توسعه‌ اقتصادی‌ و سیاسی‌ لزوم رسیدن به وحـدت ملی و گام‌نهادن در راه منافع ملی، که خود از شرایط‌ عمده‌ تحقق توسعه هستند، ارتباط نزدیکی با مسئله هویت ملی پیدا می‌کند. اصولاً وحدت‌ ملی‌ خود‌ در صورتی حاصل می شود که بر پایه اصـول و بنیادهای مشترک استوار باشد. از این رو، این پژوهش در صدد است رابطه هویت ایرانی را با تاریخ مشخص کند، دیدگاه های نظریه پردازان تاریخ ایران را نسبت به هویت ایرانی بیان نماید و عوامل تاثیرگذار بر هویت تاریخی ایرانیان را توضیح دهد.

1. پیشینه پژوهش

در زمینه هویت ملی و تاریخی ایرانیان، کارهای نسبتا متنوعی انجام شده که برخی از آنها مورد استفاده نگارنده این مقاله نیز بوده است. از جمله این پژوهش­ها، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

(هویت ایرانی؛ نقد دیدگاهها و ضرورت رویکرد تاریخی)، محمدعلی عسگری و همکاران در فصلنامه تاریخ و تمدن اسلامی، 1401.

(هویت فرهنگی ایرانیان از رویکردهای نظری تا مؤلفه های بنیادی)، حسامالدین آشنا، در فصلنامه تحقیقات فرهنگی، 1389.

(بنیادهای هویت ملی ایرانی)، حمید احمدی در انتشارات پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، 1388.

(هویت ملی ایرانی در گستره تاریخ)، حمید احمدی در مطالعات ملی، 1382.

(Iranian identity), Ahmad Ashraf, in the Iranica.

1. **روش تحقیق**

روش این پژوهش، تاریخی و تحلیلی می‌باشد که با استفاده از منابع کتابخانه‌ای سامان یافته است و پژوهشگر کوشیده است با مطالعه رویکردهای رایج درباره هویت ایرانی به بررسی، نقد و تحلیل آنها بپردازد.

1. **انواع رویکردها**

درباره پیوستگی یا گسستگی تاریخ و فرهنگ ایران رویکردهای مختلفی وجود دارد که برخی از آنها در زیر می‌آید:

**1-4. رویکرد نژادی**

در این رویکرد، ادعا میشود که ایران را نمی­توان از طریق استعمار و اشغال تغییر داد. زیرا قدرت این فرهنگ از لحاظ تاریخی به گونه‌ای است که می­تواند فرهنگ و ملت اشغال­گر را در طی زمان دچار ضعف کند. در این مسیر رشد ایران متوقف نمی­شود بلکه اتفاقی که می­افتد ضعیف‌تر شدن اشغال­گران است. ایرانی که می­تواند رشد کند و دچار دگردیسی اساسی نشود، در این حالت، بازنده ملت اشغال­گر نمی­شود. در نتیجه اشغال‌گری راه مناسبی در تغییر سرنوشت ایرانیان نیست (آزاد ارمکی، 1391).

**2-4. رویکرد یک جانبه گرایانه**

رویکرد دیگری که به تاریخ و فرهنگ ایران وجود دارد، رویکرد یکجانبه­گرایانه با محوریت حکومت است؛ در این دیدگاه، ایران را معادل حکومت تعریف کرده­اند که در آن چیزی به جز استبداد، جهل و تجاوز مردم ایران به همسایگان دیده نمی­شود. این گروه استبداد شاهی و خودکامگی را در گذر تاریخ روایت کرده­اند و معتقدند که در این بخش از جهان رفتار سیاسی دیگری جز استبداد ظهور نکرده و آینده ایران هم همراه با استبداد است. در اینجاست که استبداد آسیایی و استبداد ایرانی مطرح می­شود.

بنابراین، ایران تنها محلی برای استقرار نژاد، سرزمینی کم آب، محل تاخت و تاز دولت­های زورگو، محلی برای نشو و نمای اقتصاد فئودالی و سرمایه‌داری نیست. بلکه واقعیتی فراتر از این امور است؛ واقعیتی که قابل تقلیل به سیاست، دولت و قدرت نیست بلکه برعکس سیاست و دولت و قدرت سلاطین، خود بخشی از این واقعیت‌اند. برخی ورود اسلام به ایران را به معنای نابودی فرهنگ ایرانی و سلطه عرب در ایران می‌دانند و این مسئله را نادیده می­گیرند که ایرانیان مسلمان نیز زمینه­های مناسبی در اثرگذاری بر فرهنگ رقیب پیدا کردند؛ همانگونه که ایرانیان در پذیرش فرهنگ اسلامی کوتاهی نکردند. نگاه یکجانبه نگرانه به فرهنگ و تمدن و برجسته سازی برخی از حوادث می‌تواند از تنگ نظری برخی گروه­ها و افراد ناشی شود (همان).

**4-3. رویکرد انحطاط**

در نگاهی دیگر به تاریخ ایران که به رویکرد انحطاط و انقطاع معروف است، انحطاط و زوال اندیشه، سرنوشت شوم ایرانیان پس از حمله مغول تلقی شده است؛ بدین معنی که با چیرگی غلامان ترک بر ایران و با یورش مغولان، عصر زرین فرهنگ ایران به پایان رسید و وضعی پیش آمد که موجب زوال اندیشه در نظر و انحطاط تاریخی در عمل گردید. این رویکرد به کمک آثار سید جواد طباطبایی سامان یافته است. وی که یکی از صاحبنظران حوزه مطالعات تاریخ و اندیشه در ایران به شمار می­رود، مدعی است که معنای دولت در ایران با آنچه در ادبیات غرب مطرح شده، برابر نیست. زیرا دولت در غرب با تشکیل دولت ملی همراه است. در حالی‌که در ایران خبری از شکل‌گیری دولت ملی نیست. او کسانی را که معتقدند در عصر صفوی دولت ملی در ایران تشکیل شده است، نقد می­کند (طباطبایی، 1386). وی راز اصلی انحطاط ایران را فقدان اندیشه سیاسی می­داند. به عقیده او انحطاط ایران از زمانی آغاز می‌شود که ایرانیان توان بازسازی فرهنگی و پایداری در قلمرو اندیشه را از دست داده‌اند و فروپاشی­های پی در پی ایران هر بار پیوندی با دگرگونی­هایی در حوزه فرهنگ و اندیشه داشته است (همان). بنابراین، زوال اندیشه، مفهومی اساسی در تبیین انحطاط تاریخی ایران است. به عقیده این نویسنده، اگرچه اغلب گفته می­شود در تاریخ و فرهنگ ایران برخلاف بسیاری از کشورهای دیگر که در دوره­ای از تحول تاریخی خود دستخوش گسست و دگرگونی بنیادین شده­اند، تداومی شگفت انگیز وجود دارد، اما این نکته از نظرها دور مانده است که مفهوم تاریخی و فرهنگی ایران زمین در صورتی می­تواند با واقعیت­های تاریخی در ایران سازگار باشد که در پیوند با زوال اندیشه و انحطاط تاریخی مورد توجه و بررسی قرار گیرد. به دیگر سخن، تداوم تاریخی و فرهنگی ایران در شرایط زوال تدریجی اندیشه و انحطاط تاریخی امکان پذیر خواهد بود و تاکید بر تداوم نباید ما را از پرداختن به این وجه دیگر تاریخ و فرهنگ ایران بازدارد (طباطبایی، 1390).

**4-4. رویکرد پیوستگی و تداوم**

در رویکردی دیگر که می­توان آن را رویکرد پیوستگی فرهنگی ایران نامید، تاریخ و فرهنگ ایران، با وجود گسست‌های کوتاه مدت، از عصر باستان تا به امروز استمرار داشته است. در واقع، تداوم سرزمینی، سیاسی، فرهنگی و هنری، یکی از ویژگی­های تاریخ ایران اسـت. در این رویکرد وحدت و استمرار بیش از کثرت و فاصله معنا پیدا می­کند و با نگاهی واقع­گرایانه به توالی رویدادها در تاریخ ایران، می­توان به یک وحدت ذاتی، و تسلسل علت و معلولی در میان آنها پی برد. چنان­که با حمله یونانیان به ایران و تشکیل حکومت سلوکی و نیز هجوم عرب­ها و ساقط شدن حکومت ساسانی، صفات و ویژگی­های فرهنگ و تمدن ایرانی از میان نرفت (زرین­کوب، 1374). در این دیدگاه، برخی از فرهنگ­ها در عین تحول پذیری فرایند پیوسته­ای را در طول تاریخ طی می­کنند و قادرند که اصالت ذوقی و درون مایه فکری خود را در طول زمان حفظ کنند. فرهنگ ایرانی از جمله فرهنگ­هایی به شمار می­آید که در سراسر تاریخ خود از این ویژگی برخوردار بوده است. بدین معنی که نوعی پیوستگی را می­توان در تاریخ و فرهنگ ایران یافت که دوران باستان را به دوره اسلامی و سپس تا به اکنون پیوند می­دهد. چنانکه برخورد اقوام گوناگون با ایرانیان و نفوذ آنان در جامعه ایران، نتوانسته است بنیادهای اجتماعی، نظام فرهنگی و تمدن ایران را متزلزل کند و هویت ایرانی را تغییر دهد (شعبانی، 1379). این مسأله را از نظر حافظه فرهنگی نیز می­توان توضیح داد؛ بدین معنی که فرهنگ، در یک چهارچوب اجتماعی میتواند مرجع و ارزش قرار گیرد. هیچ خاطره­ای بدون درک وجود ندارد که قبلاً با چهارچوب­های اجتماعی تفسیر نشده باشد. حافظه شخص با مشارکت خود در فرآیندهای ارتباطی ، خود را شکل می­دهد؛ این عملکرد از دخالت در گروه­های مختلف اجتماعی به دست می­آید؛ از خانواده گرفته تا دین و ملت. حافظه از طریق ارتباط زنده می­ماند و اگر این ارتباط قطع شود یا تغییر کند، نتیجه آن فراموش می­شود. به عبارت دیگر، حافظه جمعی، حافظه یک اجتماع است که از مشارکت در خاطرات گروههای مختلف پدید می­آید. حافظه دانشی است که توسط هر عضو جامعه توزیع و درونی می­شود . حتی شخصی ترین یادآوری­ها از طریق ارتباط و تعامل اجتماعی حفظ می­شود. بنابراین، جامعه­ای که بخواهد خود را تحکیم بخشد، سعی در یافتن و ایجاد پایگاهی برای خود خواهد داشت، چنین جامعه یا فرهنگی نه تنها زمینه را برای تعامل فراهم می­کند بلکه می­تواند هویت خود را نمادین سازد (Assmann, 2011)‌ به نظر می­رسد فرهنگ ایران با بهره‌گیری از این حافظه جمعی و نمادین ساختن خاطرات مشترک ایرانیان هویت خود را حفظ کرده است. از این روست که ایران به عنوان کشوری تاریخمند و دارای ماندگاری فرهنگی و تاریخی مطرح است. می­توان گفت فرهنگ ایرانی همانند زنجیری در طول صدها سال ذهن و روح ایرانی را در گذر دوره­ها به هم پیوند داده است. جنس این فرهنگ را باید چون آب باثبات دانست و نه مانند سنگ ثابت و راکد؛ اگرچه در طول تاریخ رنگ­های زیادی به خود گرفته اما همواره ایرانی مانده است. همچنان­که تمدن و فرهنگ یونانی، از ابتدای روی کار آمدن سلوکیان تا پایان عصر اشکانیان، و حتی‌ گاهی بعد از آن، آثار قابل توجهی در ایران از خود برجای نهاد، امّا‌ این آثار با آنچه فرهنگ یونانی در سرزمین­هایی چون شام و مصر و آسیای صغیر پدید آورد، تفاوت داشت؛ زیرا‌ در این کشورها، تمدن یونانی ماندگار شد و جریان فرهنگی نوینی را فراهم ساخت، در حالی که در ایران تنها نقشی کمابیش گـذرا از خـود برجای گذاشت. به عقیده احسان یارشاطر، ایران در‌ رویارویی با عناصر فرهنگ و تمدن یونانی هویت اصلی خود را از دست نداد و ویژگی­های فرهنگی­اش را که بیشتر در بستر ارزش‌های مذهبی آن تبلور یافته بود رها نکرد. در‌ واقـع‌، دیـری نپایید که ایرانیان به تـدریج از شـیوه‌های غـربی پرهیز کردند و به یاری ایرانی­گری ساسانی‌ و کیش رسمی زرتشتی به بازسازی و تثبیت هویت خود دست یازیدند. به عبارت دیگر، یونانی مأبی در ذهن‌ و اندیشه ایرانی پایگاهی نیافت و نفوذ تمدن یونان نتوانست در ایـران دوام پیدا کند. چرا که این فرهنگ با‌ راه‌ و رسم‌ و زندگی ایرانیان سازگار نیامد (یارشاطر، 1378).

در حقیقت، پس از فتوحات اسلامی، جامعه ایران که به طور مداوم از شکل زرتشتی به شکل اسلامی پیش می­رفت، کوشید بیشتر اصول متداول خود را با اصول اسلامی تطبیق دهد و بسیاری از قوانین اجتماعی ایران را با ارزش­های اسلامی سازگار سازد؛ بنابراین نمی­توان شکست نظامی ساسانیان را پايان سنت­ها و فرهنگ ایرانی دانست؛ چرا که اين شيوه­ها از زوال جامعه زرتشتي تا ظهور جامعه اسلامي ادامه داشت و بیشتر ایرانیان در آن شرایط ترجیح دادند با نظام جديد متحد شوند و بر آن تاثير بگذارند (چوکسی، 1381). به بیان دیگر، ایرانیان در مواجهه با اعراب مسلمان شاید تنها قوم مغلوبی بودند که حتی پس از مسلمان شدن و از دست دادن استقلال سیاسی خود، فرهنگشان را از دست ندادند. در اینجا منظور از فرهنگ، زبان، ادبیات، هنر، خلقیات، آداب، رسوم و ذهنیات ایرانی است که در آن زمان در اوج شکوفایی و بالندگی بود (حاتمی، 1397).

از نگاه این گروه، گسست و ناپیوستگی در تاریخ و فرهنگ ایران، پنداری نادرست قلمداد می­شود و این تصور که دیواری، تاریخ و فرهنگ ایران پیش و پس از اسلام را از هم جدا می­کند، با واقعیت­های تاریخی تطبیق ندارد. پس نباید زوال قدرت ساسانیان را به معنای زوال فرهنگ و تمدن مردم ایران دانست؛ زیرا جامعه کهنسال ایران، قابلیت­ها و نیروهای بسیاری در خود ذخیره داشت که همین نیروهای درونی و جاذبه­های فرهنگی و تمدنی آن، اجازه ندادند که شکست نظام سیاسی ایران در برابر اعراب به شکست نظام فرهنگی ایران منجر شود (محمدی ملایری، 1382: ج1). در همین رابطه برخی پژوهشگران از جمله مایکل مورونی اعتقاد دارند، تاریخ ایران را نمی­توان به وسیله مرزی مشخص و ساختگی به دو دوره پیش از اسلام و پس از اسلام تقسیم کرد (دریایی و رضاخانی، 1397). به دیگر سخن، تاریخ و فرهنگ ایران دارای نوعی پیوستگی است که در آمیزش با فرهنگ­ها و کیش­های دیگر در هر عصری آرایش­های تازه و آفرینش­های نوینی را عرضه داشته است؛ پس از تسلط اعراب هم اگرچه برای مدتی تحت سلطه­ی قومی دیگر درآمد و دین جدید را پذیرفت، با اندیشه و ذوق خویش آیین تازه را رونق بخشید و با تجارب خود آن را توسعه داد (یارشاطر، 1395). به اعتقاد این گروه، اسلام توانست ایران را بسیار تغییر دهد؛ اما در برخی جهات، استمرار گذشته قوی­تر از مفاهیم جدید بود (Fry, 1976). در این نگاه، ویژگی سازگاری و انعطاف‌پذیری فرهنگ ایرانی، غنای تمدنی و اصول انسانی آن موجب دوام و بقای آن می­شود و این امکان را فراهم می­آورد که ایرانی، با آزادی کامل تاثیرات مثبت بیگانه را بدون گریز از خود پذیرا شود. به بیان دیگر، تاثیر تمدن ایرانی مانند تمدن یونانی و رومی پس از هجوم گل‌ها آنچنان شدید بود که به آسانی بیگانگان مستقر در کشور را تحلیل برد. سلجوقیان، مغول‌ها و تیموریان پس از مدتی همانگونه که اسکاندیناوی‌ها فرانسوی شدند، به طور کامل ایرانی گردیدند و هر بار ایرانی گری با فرهنگ پیشین خود دوباره خود را نشان داد و با همان پویایی به سوی تجدید حیاتی دوباره حرکت کرد (گروسه، 1381).

**5-4. رویکرد پراکندگی و گسست**

با وجود اینکه، ایده پیوستگی تاریخی ایران، طرفداران زیادی در میان پژوهندگان تاریخ ایران دارد، برخی از نظریه‌پردازان پست مدرن چنین دیدگاهی را به چالش کشیده­اند. مصطفی وزیری یکی از این افراد است که در کتاب (ایران به عنوان یک ملت خیالی [[1]](#footnote-1)) ایده­ی پیوستگی فرهنگ ایرانی و سابقه تاریخی هویت ایرانی را رد کرده است. به عقیده­ی وی تداوم تاریخی و فرهنگی ایران از دوره باستان تاکنون، بیشتر ساخته و پرداخته ذهن شرق‌شناسان و ایران­شناسان غربی و روشنفکران ایرانی باستان‌گرا است و چنین تصویری از ایران، قبلاً چندان رایج نبوده است (vaziri, 1993)؛ به عبارت دیگر، واژه «ایران» مخلوق دوره رضاشاه و تحت تأثیر نظریه‌های نژادی است (اشرف، 1395). بر اساس این نوع نگرش، تصور ایران به عنوان یک موجودیت‌ تـاریخی، بیشتر محصول تفکرات نژادپرستانه نیمه دوم قرن نوزدهم و اوایـل‌ قرن بیستم و تقلید باستان‌گرایان ایرانی از این گرایش است و مفهوم هویت ملی پس از ظهور دولت‌های ملی یا دولت-ملت‌های مدرن در جهان پدید آمده است (احمدی، 1382). از دیدگاه این گروه که تحت تأثیر نظریه بندیکت اندرسون[[2]](#footnote-2) در کتاب جوامع تصوری [[3]](#footnote-3) و کتاب اریک هابزبام[[4]](#footnote-4) با عنوان (ابداع سنت [[5]](#footnote-5)) هستند، هیچ‌گونه ساختار واحدی بر ذهن و اندیشه انسان حاکم نیست و او در شرایط گوناگون عملکرد متفاوت دارد. پس تصور تاریخی منسجم و پیوسته برای یک ملت و سرزمین، امری تخیلی محسوب می­شود. به عبارت دیگر، مورخان برای منطقی و قابل قبول جلوه دادن گذشته­ی انسان، داستان‌هایی شیرین، جذاب و قابل فهم از روزگار دیرین ملت‌ها ابداع کرده­اند. به همین دلیل، تمام تاریخ‌نگاری گذشته به نوعی تمایل به بیان روندی منسجم، پیوسته و متداوم در تاریخ داشته است (Habsbawm, 1983; Anderson, 2006).

این جریان فکری اصولا بنا به انگیزه‌های سیاسی یا قوم‌گرایانه با مفهوم هویت‌ ملی ایرانی به عنوان یک کلیت برخوردار از تداوم تاریخی، فرهنگی و تمدنی‌ مخالف است و در طرح مباحث مورد نظر خود، هویت قومی و قوم‌گرایی را جایگزین هویت ملی میکند. از این نظر، تاریخ تمدن ایران برخلاف تصویر دل بخواهانه و نادرستی که در دوره پهلوی برجسته می­شد و هنوز هم به آن پرداخته می­شود، از دوره ماد و هخامنشی شروع نمی­شود. تاریخ ایران را نباید همچون تداوم یک تمدن آریایی که گویا دچار بحران­های خارجی شده در نظر گرفت. ایده پدید آوردن جامعه یکدست مانند گوشت چرخ کرده است که منجر به رشد ناسیونالیسم قومی و تمایلات تجزیه طلبی در میان اقوام میگردد (صدر، 1377). تاریخ واقعی مردمان این سرزمین، تاریخ ترکیب و تلفیق و ادغام اقوام، ادیان، زبان­ها و فرهنگهای گوناگون و همزیستی آنها با همدیگر بوده است. یعنی در ایران، گروه‌های قومی دارای هویت، فرهنگ و ساختار اجتماعی خاص خود هستند و نمی‌توان از آن به عنوان یک کل دارای وحدت و هویت ملی سخن گفت(همان).

بر اساس این رویکرد، ناسیونالیسم، مفهومی جدید به شمار می­آید که از اروپای غربی به خاورمیانه و سپس ایران وارد شده است. این مفهوم بعد از انقلاب صنعتی در اروپا ظهور کرد و در اواخر قرن هجدهم موجب شکلگیری محدوده­های جغرافیایی در قرن بیستم گردید. همانگونه که در اروپا نوعی بازگشت به عصر پیش از مسیح و حیات غیر دینی یونانی صورت گرفت، در ایران نیز پس از انقلاب مشروطه، تلاش برای بازگشت به ایران باستان و احیای میراث باستانی آن آغاز گردید. اسلام ستیزی، نژادپرستی آریایی و ستایش از دوران باستان از ویژگی­های مطالعات شرق­شناسان و ایران­شناسان ملی گرا در این هنگام است (هیأت، 1381). بنابراین، ایرانیان آریایی هرگز به عنوان سلسله­هایی پشت سرهم حکومت نکردند؛ زیرا اسکندر مقدونی و جانشینان سلوکی او از روز نخست، تداوم حکومت آنها را بر هم زدند؛ پس از آن، نوبت به عرب­ها و ترکان و مغولان و افغان­ها رسید. به همین دلیل هم از مجموع 2500 سال حکومت در ایران، 1500 سال به سلسله­های غیر آریایی یاد شده، مربوط می­شود و جماعت آریایی تنها موفق به تشکیل یک حکومت 1000 ساله گردیده است (الطایی، 1378).

1. **تحلیل رویکردهای پست مدرن**

در اینجا باید به این نکته توجه داشت که به صرف تکیه بر نظریه‌های مدرن علوم اجتماعی و گزاره‌های کلان مربوط به موارد تاریخی اروپا یا آمریکا نمی‌توان منکر مفهوم هویت ملی ایرانی در دوره‌های گذشته و حال بود. یکی از بحث‌هایی کـه در نوشته‌های بـسیاری از جریانات سیاسی قوم‌گرا و پیروان پست مدرنیسم به چشم می‌خورد، این است که تصویر موجود از ایران به عنوان یک کل‌ دارای تداوم سرزمینی، تاریخی، تمدنی و فـرهنگی سـاخته‌ و پرداخـته‌ی دوران مدرن است. چنانچه پیوند دادن این موضوع به مسأله «آریایی» را علت اصلی تغییر نام«پرشیا» به «ایران» در دوره رضاشاه می‌دانند. بدیهی است که انگیزه‌های سیاسی قوم­گرایان که بیشتر بر شووینیسم قومی تأکید دارنـد، و نـیز ذهـنیت معرفت‌شناسی و روش‌شناسانه پیروان پست مدرنیسم که اغلب به پراکندگی اصالت می‌دهند تا وحدت و کل دارای هویت،باعث طرح چنین اسـتدلال‌هایی دربـاره‌ی ایـران می‌شود. علت دیگر طرح این مباحث، نا آگاهی از دانش بومی و عدم تمایل به تحقیق در متون تاریخی، ادبی و فرهنگی پیرامون صحت و سقم‌ این‌ دعاوی‌ است (احمدی، 1382). به بیان دیگر، یکی از مهمترین راه­های شناخت گذشته و میراث فرهنگی ایران، مراجعه به آثار کلاسیک تاریخی مربوط‌ به‌ ایران و نیز آثار ادبی به عنوان یکی از جلوه‌های تاریخی و تمدنی جامعه ایرانی است.

یکی دیگر از عواملی که در رویکرد پراکندگی تاریخ و گسستگی فرهنگی ایران نادیده گرفته می­شود، مسأله تجربه مشترک تاریخی است. عاملی که اعضای یک جامعه را به هم پیوند می­دهد، داشتن یک تجربه مشترک تاریخی است. تجربه­ای که می­تواند در بین افراد یک ملت همبستگی ایجاد کند. به گونه­ای که اگر این تلقی مشترک نباشد و یا از بین برود، جامعه از هم پاشیده خواهد شد. تجربه مشترک و یا یک حس مشترک تاریخی برای حفظ هویت و بقای یک فرهنگ ضروری است. تعبیری که ما از گذشته خویش داریم ممکن است درباره افراد و حوادث متفاوت باشد، مثلا نگرش ما به شیوه حکومت و زندگی شاه طهماسب یا امیرکبیر. اما تجربه تاریخی مشترک، یک حس مشترک تاریخی در تک تک افراد جامعه به وجود می­آورد. بدون تردید، مهمترین تجربه تاریخی مشترک مردم ایران، زبان فارسی است. حتی در دوره ساسانی که زبان فارسی امروزی وجود نداشت، این حس و تجربه مشترک منعکس شده و در معماری، موسیقی، خط و ده­ها عامل دیگر نیز وجود دارد. ولی هیچکدام به اندازه زبان و ادب فارسی به عنوان آیینه این حس مشترک با اهمیت نبوده است. (نصر، 1386). کنت دو گوبینو درباره این تجربه مشترک می­نویسد:

" در ایران هرگز کسی را ندیدم که در پایین‌ترین شرایط اجتماعی باشد و کلیات تاریخی را که با آفرینش جهان شروع می­شود و به سلطنت پادشاه فعلی خاتمه می­یابد، نداند. البته آنان بسیاری از مطالب را با هم مخلوط می­کنند. برایشان جمشید شکوه و فریبندگی خاصی دارد. رستم قهرمان ملی است و شاه عباس کبیر اگر حرف چاروادارها را باور کنیم تقریبا کلیه کاروان­سراهای ایران را ساخته است. این مسئله را از این جهت مطرح نمی­کنم که برای اطلاع از تاریخ ایران نباید به مردم عامی این کشور مراجعه کرد. بلکه فقط متذکر می­شوم که حتی برای این اشخاص تاریخ گذشته ایران موضوعی جالب به شمار می­رود و آنان اوقات فراغت خود را با لذت به داستان­های تاریخی گوش می­کنند" (گوبینو،1383).

افزون بر این، تاریخ مشترک، حلقه اتصال میان تمام ایرانیان و از دلایل یگانگی و همبستگی مردم ایران است. همه متون و تواریخ عمومی که در سده­های نخستین هجری نوشته شده­اند، از تاریخ یعقوبی و دینوری تا تاریخ طبری و ثعالبی و... همگی از یک ویژگی مشترک برخوردارند و آن ویژگی، ایرانی بودن آنهاست. یعنی نویسندگان ایرانی که تاریخ عالم را می­نویسند بعد از پرداختن به مسئله آفرینش و ساختارهای سیاسی، تاریخ پیشدادیان و کیانیان را می­آورند. سپس به ترتیب ورود اسکندر به ایران، تاریخ سلسله اشکانی، دولت ساسانی و ورود اسلام به ایران را بیان می­کنند. این مورخ اگرچه تاریخ عالم را می­نویسد، اما در ذهن خود یک جهان ایرانی را ترسیم می­کند. در جهان ایرانی این تلقی از تاریخ کاملا مشترک است. به عبارت دیگر، فرهنگ مشترک مبتنی بر تاریخ مشترک، ذهن و روح مورخان ایرانی را احاطه کرده و ذهن آنان را هدایت می­کند. از این‌رو، وجود یک جهان­بینی مشترک در میان ایرانیان می­تواند آنان را به هم نزدیک سازد. جهان­بینی، منش­ها و رفتارهایی را در بر می­گیرد که مردم یک جامعه را به هم پیوند می­دهد. مانند وحدت مذهبی ایران در عصر صفوی و حاکمیت سیاسی تشیع. (نصر، 1386).

1. **نتیجه گیری**

این پژوهش سعی داشت دیدگاه‌های رایج در زمینه هویت فرهنگی و ملی ایرانیان را تحلیل و تبیین نماید. نتیجه پژوهش نشان داد که رویکردهایی چون پیوستگی و تداوم، انحطاط و انقطاع، نژادی و گسست و پراکندگی در بین بسیاری از ایران شناسان طرفدارانی دارد. در حقیقت، شکست ایرانیان از اعراب باعث شد تا استقلال سیاسی ایران از بین برود و تحولات مهمی در ابعاد مختلف زندگی مردم ایران به­ویژه در زمینه­های دینی و اعتقادی پدید آید. چنانکه بخشی از شیوه­های زندگی مردم همچون باورها، مناسک، الگوهای ارتباطی و زبان در تماس با اسلام، دچار تغییر و تحول شد. با این حال، فرهنگ و تمدن ایرانی توانست از میان تحولات، تاخت و تازها و یورش­ها، جان سالم به در برد و به دوره بعد انتقال یابد. در این پژوهش مشخص گردید که اولا فرهنگ، امری گسسته و منقطع از گذشته نیست، بلکه با آن پیوستگی دارد؛ ثانیا جوامع اغلب در برابر تغییر مقاومت می­کنند؛ و تحول هم در فرهنگ به کندی صورت می­گیرد؛ بررسی سیر حوادث و واقعیات تاریخی در سده­های نخستین اسلامی این مطلب را تایید می­کند.

در زمینه هویت ایرانی، یکی از بحث‌هایی کـه در نوشته‌های بـسیاری از جریانات سیاسی قوم‌گرا و پیروان پست مدرنیسم نادیده گرفته می‌شود، دانش بومی و عدم تمایل به تحقیق در متون تاریخی، ادبی و فرهنگی پیرامون مسئله هویت ملی است. باید توجه داشت که تنها با تکیه بر نظریه‌های مدرن علوم اجتماعی و رویدادهای تاریخی اروپا یا آمریکا نمی‌توان منکر مفهوم هویت ملی ایرانی در دوره‌های گذشته و حال بود. از سوی دیگر، تجربه مشترک تاریخی عامل دیگری است که در حفظ هویت فرهنگی ایرانیان نقش موثری داشته است؛ بنابراین، هویت یک ملت را صرفا نژاد، زبان، دین، جغرافیا و یا حتی نظام سیاسی مشترک قوام نمی بخشد، بلکه این«سرگذشت مشترک تاریخی» است که افراد یک جامعه را به هم می‌پیوندد. درواقع، تاریخ همانند ظرفی است که عناصر متعدد و متکثر هویت هر ملتی در آن ریخته و پخته می‌گردد و از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌یابد.

**کتابشناسی**

آزاد ارمکی، تقی، 1391، بنیان­های فکری نظریه جامعه ایرانی، تهران: نشر علم

احمدی، حمید، هویت ملی ایرانی در گستره تاریخ، مطالعات ملی، ش15، س4، 1382، 7-46

اشرف، حمید و همکاران، 1395، هویت ایرانی: از دوران باستان تا پایان پهلوی، ترجمه و تدوین حمید احمدی، تهران: نشر نی

چوکسی، جمشید کرشاسب، 1381،. ستیز و سازش: زرتشتیان مغلوب و مسلمانان غالب در جامعه ایران نخستین سده های اسلامی، ترجمه نادر میرسعیدی، تهران: ققنوس

حاتمی، امیرحسین، 1397، پایان دو قرن سکوت، تهران: ققنوس

دریایی تورج و خداداد رضاخانی، 1397، شاهنشاهی ساسانی و تمدن­های همجوار آن، ترجمه مهناز بابایی، تهران: نشر گاندی

زرینکوب، عبدالحسین، 1374، روزگاران ایران: گذشته باستانی ایران، ج2، تهران: سخن

شعبانی، رضا، 1379،مبانی تاریخ اجتماعی ایران، تهران: نشر قومس

صدر، ضیا، 1377، کثرت قومی و هویت ملی ایرانیان، تهران: اندیشه نو

الطایی، علی، 1378، بحران هویت ملی در ایران، تهران: نشر شادگان

طباطبايي، سيد جواد، 1386، ديباچه­اي بر نظريۀ انحطاط ايران، تهران: نگاه معاصر

طباطبايي، سيد جواد، 1390، خواجه نظام الملک: گفتار در تداوم فرهنگی ایران، تهران: نگاه معاصر

گروسه، رنه، 1381، روح ایران و خلقیات ایرانی، (مجموعه مقالات)، ترجمه محمود بهفروزی، تهران: پند­نامک

گوبینو، جوزف آرتور، 1383، سه سال در آسیا، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: نشر قطره

محمدی ملایری، محمد، 1382، تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی، ج1، تهران: یزدان

نصر، سید حسین، 1386، معرفت جاودان: مجموعه مقالات، به اهتمام سیدحسن حسینی، تهران، مهر­نیوشا

هیأت، جواد، ناسیونالیسم و باستان­گرایی در­ایران، نوید آذربایجان، س5، ش284،285 و286، 1381

یارشاطر، احسان، 1395، حکمت تمدنی: گزیده آثار استاد احسان یارشاطر، به کوشش محمد توکلی طرقی، تهران: پردیس دانش

یارشاطر، احسان، مروری بر تاریخ سیاسی و فرهنگی ایران پیش از اسلام، ایران نامه، شماره 66، بهار 1378، صص185-214

Anderson benedict, (2006). Imagine communities , London : Verso

Assmann, John, (2011). Cultural memory and early civilization . Cambridge University press.

Frye N. Richard, (1976). Iran to Persia, continuity of traditions: The Pahlavi Codices and Iranian Researches, Shiraz: Aria Institute of Pahlavi. pp. 16-24.

Hobsbawm,Eric, (1983). the invention of tradition, Cambridge university press.

Vaziri, Mostafa, (1993). Iran as imagined nation: The Construction of National Identity New York: Paragon House

A Critical Analysis on the Theoretical Approaches of Historical And Cultural Iranian Identity

**Halimeh Jafarpoor Nasirmahalleh**

Ph.D of history and civilization of Islamic nations- University of Tehran

[Jafarpoor.h@gmail.com](mailto:Jafarpoor.h@gmail.com)

**Abstract**

Identity is one of the most important issues in the social and political thought of contemporary Iran which can be investigated in the several distinct historical periods, such as the pre-Islamic era, the Islamic middle ages until the Safavid era, and the 19th and 20th centuries. The image of Iranian identity has been reflected in many texts of the Islamic period including the works of Arab and Iranian authors, as a society with a specific land, history, culture and political heritage, as well as in the traditions, beliefs, art and literature of Iranians. On the other hand, Iranian national and historical identity has been rejected in the theories of postmodernism. Thus, this inquiry seeks to investigate the theoretical approaches to the issue of Iranian identity and explain the position of Iranian national identity in the history and the identity elements in these approaches through a historical-analytical method. findings show that the researchers of Iranian history employ approaches such as continuity and unity, dispersion and discontinuity, decline or downfall, and race. The approaches are explained Based on the elements such as race, language, government, common historical experience, etc.

**Keywords:** Iranian identity, approach, history of Iran, Iranian culture and civilization, postmodernism.



1. Iran as imagined Nation: The Construction of National Identity. [↑](#footnote-ref-1)
2. Benedict Anderson [↑](#footnote-ref-2)
3. imagined communities [↑](#footnote-ref-3)
4. Eric hobsbawm [↑](#footnote-ref-4)
5. the envention of tradition [↑](#footnote-ref-5)